



دگرگونی تهران: گسیختگی یا پویایی؟

- ساختار ناسازگار تهران ■ تهران: مدنیت گم‌گشته ■ تهران کجاست؟ سیمای شهری تهران معاصر
- مدیریت کلان‌شهر تهران ■ نگاهی به برنامه تهران - ۸۰ ■ قشربندی اجتماعی و تحول محلات تهران
- رشد تهران و انگاره «توسعه ناموزون شهری» ■ مفهوم و گستره منظومه شهری تهران ■ دگرگونی مفهومی و مکانی مرکز شهری تهران ■ بررسی و تحلیل شکل کمبود فرصتهای گذران اوقات فراغت شهر تهران
- بلندمرتبه‌سازی در تهران ■ دگرگونی تهران در اواخر قرن نوزدهم ■ صحنه نامتقارنی از تاریخ
- طرح بازسازی مجموعه کاخ گلستان ■ بازسازی لایه‌ای معماری ■ مجلس شورای ملی سابق بازسازی می‌شود

سیمای شهری تهران معاصر



کامران صفامنش - بهروز منادی زاده

بحران توسعه شهری

بارزترین ویژگی تهران در دهه‌های اخیر رشد است. رشد جمعیت و به دنبال آن رشد تقاضا برای مسکن، خدمات شهری، تأسیساتی زیر بنایی و غیره. این رشد کمی دست کم طی چهار دهه اخیر مانند عاملی مستقل و فراتر از سایر عوامل مؤثر در توسعه و تحول شهر و به عنوان انگیزه اصلی پویایی شهر عمل کرده و زمینه اصلی سایر تحولات کیفی شهر تهران را فراهم آورده است. سایر عوامل مؤثر در توسعه شهر، چه آنها که به وسیله دستگاه‌های برنامه‌ریزی و اجرایی اعمال می‌شوند و چه آنها که به صورت خودجوش و بدون برنامه عمل می‌کنند به صورت تابعی از روند دائمی رشد جمعیت و پیکر شهر مطرح و به تعبیری دنباله‌رو آن بوده‌اند.

بررسی کیفیت زندگی شهری و تغییر و تحولات آن در دهه‌های اخیر نشان می‌دهد که توسعه شهری در تهران دارای دو روی متضاد است که آنها را می‌توان به رویه‌های مثبت و منفی توسعه تعبیر کرد. وجوه مثبت توسعه در شاخصهایی مانند بالا رفتن استانداردهای زندگی شهری، تنوع یافتن خدمات، افزایش درآمد، رشد تکنولوژی، و غیره دیده می‌شود، ولی وجه منفی توسعه نیز در شهر تهران در پاره‌ای شاخص‌ها به روشنی قابل مشاهده است: کاهش تعلق و علاقه مندی شهروندان نسبت به محیط زندگیشان، گرانی و تورم، فقدان فراغت، دشوار شدن رفت و آمد، آلودگی هوا، نابسامانی و آشفتگی سیمای محیط‌های شهری جنبه‌های مختلفی از وجه منفی توسعه شهری در تهران هستند. پس توسعه شهری در تهران را به طور کلی می‌توان «توسعه بحرانی» نام نهاد. موضوع این مقاله به بحث درباره یکی از وجوه منفی توسعه، یعنی علل و ریشه‌های نابسامانی و فقر کیفیت سیمای محیط‌های شهری در تهران اختصاص دارد.

کیفیت فضای شهری

تلقی کرد، به طور عمده از نحوه کنار هم قرار گرفتن و آرایش فضایی حجمهای ساختمانی و دیواره‌هایی شکل می‌گیرد که حدود حجمهای خالی را مشخص می‌کنند که در کل می‌تواند هندسه‌ای معنی‌دار یا بی‌معنی (اتفاقی) پدید آورد. بنابراین هندسه کلی فضاهای باز و نحوه ترکیب و توالی این فضاهاست که در اساس کیفیت فضای شهر را تعیین می‌کند. پس از آن

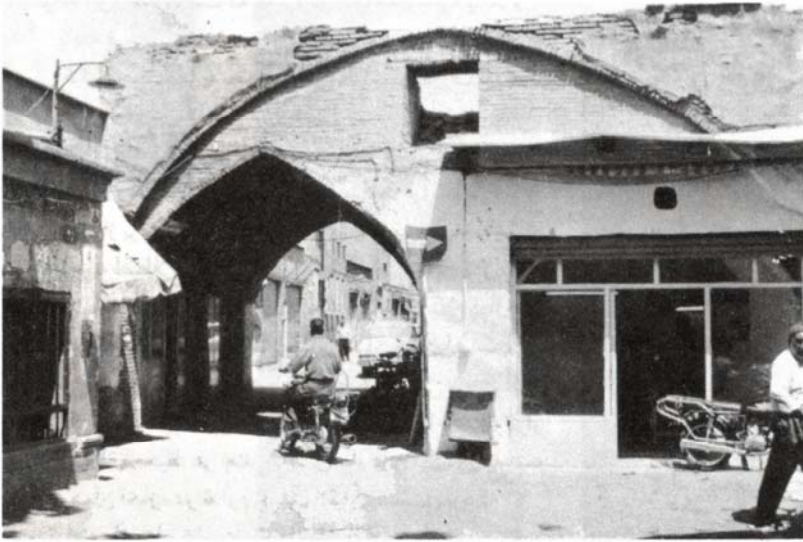
از دیدگاه کلی شهر را از لحاظ کالبدی می‌توان همچون ترکیبی از حجمهای ساختمانی و فضاهای باز تلقی کرد. آنچه که به عنوان سیمای شهر می‌شناسیم در فضاهای باز تجسم می‌یابد که عرصه‌های عمومی و نیمه عمومی شهر هستند. هندسه این فضاها که می‌توان آنها را حجمهای منفی شهر نیز

ترکیب شکلی و حالت تمام شده پوسته احجام ساختمانی و دیواره‌ها یا به اصطلاح کیفیت نمای آنهاست که کیفیت سیمای شهری را مشروط می‌کند.

در وهله آخر آرایش فضایی عناصر و اشیاء ثابت و متحرکی که در داخل فضاهای باز شهری قرار می‌گیرند و نحوه حرکت و فعالیت‌های روزمره جاری در این فضاها تکمیل کننده سیمای محیط‌های شهری است. میان کالبد فیزیکی و زندگی شهری رابطه‌ای متقابل وجود دارد. مجموع کالبد فیزیکی که در مقیاس زندگی روزمره (زمان کوتاه) صلب و ثابت به نظر می‌رسد، در طول زمانی دراز شکل گرفته و از این لحاظ شبیه به یک تقویم مکانی است. اما این کالبد فیزیکی زندگی و فعالیت‌های روزمره جاری در شهر را از طریق تأثیر نهادن بر شرایط روانی و ذهنی ساکنان آن مشروط می‌کند.

اهمیت تأثیر گذاری کیفیت سیمای شهر بر شرایط روانی و ذهنی شهرنشینان از این واقعیت ناشی می‌شود که محیط مصنوع شهرها به محیط زیست دائمی شهرنشینان تبدیل شده است. در کلان شهرهایی نظیر تهران بیشتر شهروندان تقریباً همه زندگی خود را از زمان تولد تا پایان حیات در شهر می‌گذرانند. کودکان شهرنشین از زمانی که چشم به جهان می‌گشاید محیط خارج از خانه خویش را با خیابانها و ساختمانها، اتومبیلها... و توده مردم شهرنشین و فعالیت‌هایی از جنس شهری می‌شناسد و درک می‌کند و این عناصر هستند که جهان ذهنی وی را شکل می‌دهند. در شهر امروزی پدیده‌های طبیعی مانند آب، گیاهان، و حیوانات نیز طبیعتی «شهری شده» دارند و به صورت اشیائی مجزا و تأثیر گرفته از محیط مصنوع شهر به نظر می‌رسند در این محیط مصنوع حتی آسمان دور دست نیز تحت تأثیر دود و آلودگی، «آسمانی شهری شده» است. این محیطی است که نه تنها معیشت، آموزش، تربیت و وجوه گوناگون حیات اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی انسان امروزی در متن آن اتفاق می‌افتد، بلکه عمیقترین ساختارهای روانی و ادراکی وی نیز از آن ناشی می‌شوند. اما تأثیر متقابل زندگی شهری، یعنی مجموعه روابط اجتماعی و اقتصادی و شرایط فرهنگی و ذهنی، بر کالبد شهر، به نسبت پویایی ماهوی این روابط کند است و با یک تأخیر زمانی نسبت به آن اتفاق می‌افتد.

دگرگونی کالبدی شهر از طریق صدها و هزاران کنش یا اقدام خرد و کلان حاصل می‌شود که هر روز، هر ماه و هر سال در پیکر شهر رخ می‌دهد و از این لحاظ به فرآیند دگرگونی کالبدی موجودات زنده از طریق از بین رفتن و زاده شدن سلولهای تشکیل دهنده آنها شبیه است. کنشهای منفردی که تدریجاً باعث دگرگونی کل کالبد شهر می‌شوند دارای مقیاسهای گوناگون هستند، از نصب یک تابلو بر سردر یک مغازه تا تخریب یا ساخته شدن یک ساختمان یا اجرای پروژه‌ای در مقیاس بزرگراه نواب که خود ترکیبی است از تعداد کثیری کنشهای کوچک. ولی وجه مشخصه هر کنش، گذشته از کوچکی یا بزرگی مقیاسش آن است که بر پایه یک طرح یا یک تصمیم مشخص صورت می‌پذیرد. بدین ترتیب شکل‌گیری



بدنه یک خیابان که از ساخته شدن تعدادی ساختمان در زمانهای مختلف و با طرحهای مختلف حاصل می‌شود، یک کنش نیست، ولی کشیده شدن یک خیابان جدید در شهر یک کنش یا تصمیم واحد است و این کیفیت کنشها و نحوه ترکیب آنهاست که در کل کیفیت سیمای شهری را تعیین می‌کند. هر طرح و هر کنشی در شهر به طور منفک اتفاق نمی‌افتد، بلکه قطعه‌ای از یک موزائیک کلی‌تر است که از لحاظ سابقه موجودیت مقدم بر آن است. به عبارت دیگر هر قطعه‌ای که در شهر ساخته می‌شود در یک زمینه موجود قرار می‌گیرد. مثلاً نمای یک ساختمان جدید الاحداث قطعه‌ای از بدنه یک خیابان است که از پیش وجود داشته است.

بنابراین هر کنش یا هر طرحی را که در شهر ساخته و اجرا می‌شود باید جزئی از یک کل به‌شمار آورد، چنانکه یک ورودی جزئی از نمای یک ساختمان، نمای یک ساختمان جزئی از بدنه یک خیابان و یک خیابان جزئی از یک محله یا ناحیه شهری است و ناحیه‌ها اجزائی از کل شهر هستند. پس این اجزاء کنشها هستند که ترکیبهای فضایی کلی‌تر و بزرگتر را در شهر پدید می‌آورند و محیطهای شهری اساساً ترکیبهای فضایی هستند که از تعداد زیادی سلولهای ریز و درشت پدید آمده‌اند.

کنشهایی که شهر با آنها ساخته می‌شود دارای کیفیتهایی هستند که از روش فکری سازندگان آنها مایه می‌گیرد. در واقع میان سیمای کالبدی شهر و ساختار ذهنی ساکنان آن رابطه‌ای بسیار مستقیم و قوی برقرار است. به عبارتی سیمای کالبدی شهر ما به ازای ساختارهای ذهنی ساکنان آن یا مشخص کننده روش فکری آنهاست. این امر در سایر رفتارهای شهروندان نیز قابل مشاهده است: رفتار در خیابانها و مکانهای عمومی در رابطه با قوانین شهری، رعایت و ملاحظه دیگران، رفتارهای جمعی و گروهی و حتی در اموری نظیر تزئین منزل و لباس پوشیدن. به همین دلیل است که می‌توان میان این رفتارها و سیمای ساختمانها مشابتهای جالبی یافت و به‌طور کلی، در



از این لحاظ واکنش ذهن نسبت به ترکیب‌های سه بُعدی فضایی را می‌توان با واکنش ذهن نسبت به ترکیب اصوات قیاس کرد. توده‌ای از صداها که نتوان از ترکیبشان هیچ نظم منطقی استنباط کرد آزار دهنده و ملال آور به نظر می‌رسند، در حالی که ترکیب منظم و منطقی اصوات به گونه‌ای که ذهن بتواند آن را معنی کند یا به تعبیری نظم آن را استنباط کند (حتی زمانی که تک تک اصوات موزون و گوش‌نواز نباشند) شنونده را به خود جذب می‌کند و به دنبال خود می‌کشاند. این گونه ترکیب‌های صوتی گویی با ذهن انسان گفتگو می‌کنند. آن ترکیب‌های سه بُعدی فضایی نیز که ذهن در جستجوی گفتگو با آنهاست دارای قانونمندی مشابهی هستند.

کنشها، که بخش اعظم آنها را کارهای ساختمانی و عمرانی شهر تشکیل می‌دهد، در بستر الگوهای معینی اتفاق می‌افتد که یادار چارچوب عرف تعریف می‌شوند یا در بستر قانونهای نوشته و تثبیت شده. الگوهای معماری شهر نیز دارای چارچوبهای عرفی و قانونی معینی است که محدوده عرفی آن کم و بیش مترادف با سبک معماری رایج در هر دوره تاریخی است و محدوده قانونی آن به وسیله ضوابط و مقررات ساختمان سازی تعریف می‌شود.

در قدیم تنها عرف و قوانین نانوشته الگوهای شکل‌گیری ساختمانها، بافتها و فضاها را تعیین می‌کرد، اما در شهرنشینی جدید که به نسبت قدیم بسیار متحولتر و پویاتر است، محدوده‌های عرفی کم رنگ می‌شوند و در عوض ضوابط

مجموعه این رفتارهاست که «ثمره کالبد یافته زمان» و ثمره کالبد یافته فرهنگ زمانه مجسم می‌شود.

ترکیب محیط شهر به نحوی که توسط انسان ادراک می‌شود موجد نوعی واکنش عاطفی در انسان است. زیرا ارتباط با محیط امری الزامی و گریز ناپذیر است و در شمار نیازهای بنیانی انسان رده بندی می‌شود. نیاز به غذا، هوا، آب، سرپناه و امنیت پس از برآورده شدن دست کم برای مدتی محدود ارضاء می‌شود و به اصطلاح تسکین می‌یابد، اما ارضای این نیازها در انسان بلافاصله نیاز اولیه و بنیادی به «ارتباط عاطفی فعال با محیط» را که یکی از وجوه تمایز میان انسان و حیوان است به سطح می‌آورد و مطرح می‌کند و محتوای شخصیتی و فرهنگی انسان نیز تحت تأثیر همین «ارتباط عاطفی فعال با محیط» قرار دارد. ارتباط با محیط هر چند از جنس نیازهای کالبدی نیست، ولی به همان اندازه در تداوم حیات انسان اهمیت دارد که آن نیز مقوله‌ای اجتماعی است. زیرا انسان موجودیت خود را، چه در زندگی روزمره و چه در عمق حیات ذهنی و روانی خویش بدین طریق توجیه و تفسیر و معنا می‌کند و از این روست که کیفیت ترکیب محیط شهر، به عنوان پیش شرط حیات ذهنی و روانی وی اهمیت دارد.

واکنش عاطفی انسان نسبت به ترکیب محیط، فعل و انفعال بسیار پیچیده و چند لایه‌ای است که از پیچیدگی و چند سطحی بودن ساختار روانی و مکانیزم ادراکی انسان ناشی می‌شود. به عبارت دیگر انسان محیط خویش را در سطوح مختلفی درک و معنی می‌کند. این جستجوی معنا از سطوح بسیار ساده‌ای مانند جهت‌یابی در محیط، شناخت اشیاء و عناصر، شناخت حرکتها و فعالیتها و غیره آغاز می‌شود و به سطوح عمیق تری مانند ترکیب و ساخت معماریانه فضا و کیفیتهای آن ترکیب، مانند نظم، هماهنگی، غنا، پیچیدگی... و غیره، معنیهای نمادین آشکار و ضمنی موجود در ترکیب شکل‌ها و عناصر و بالاخره به سطوح عمیق تر و پیچیده تری، مانند دنبال کردن خاطره‌ها و عناصر تاریخی در مکان و محیط شهر می‌رسد. در واقع ذهن محیط شهر را به صورت کلیتی ترکیبی ادراک می‌کند و نسبت به آن واکنش و هیجان نشان می‌دهد، ولی محیط (یا محیطهای) شهر در نهایت به گونه‌ای مثبت یا منفی ارزیابی می‌شوند، هر چند این ارزیابی تا حد زیادی به شرایط فرهنگی و میزان آموزش افراد بستگی دارد، ولی کیفیتهای پایه‌ای محیط که ارزیابی افراد براساس آن صورت می‌گیرد میان افراد مختلف فارغ از شرایط فرهنگیشان یکسان است. ما در ادامه بحث خویش درباره منظر محیطهای شهری، ترکیبی را که واکنش عاطفی مثبت در انسان برانگیزد یعنی به نوعی هیجانهای ذهنی مطلوب در او ایجاد کند ترکیب معنی دار می‌نامیم. به این ترتیب محیطی که ایجادکننده واکنشهای عاطفی منفی مانند احساس ملال، یکنواختی، آسفتگی و نظایر آن باشد، همچون ترکیبی که از لحاظ معنا فقیر و کم مایه است تعریف خواهد شد.

شرط ارتباط عاطفی مثبت و فعال با محیط آن است که محیط در سطوح مختلف ادراک دارای ترکیبهای معنی دار باشد.



است که یک سبک معماری از فرهنگی دیگر وارد چارچوب فرهنگ معماری موجود می‌شود. در واقع تاریخ تحول معماری دو سده اخیر در تهران مشحون از این مقاطع جهشی کوچک و بزرگ است. در هر یک از این برهه‌ها عنصر یا الگو یا روشی از معماری غرب به تهران وارد شده و ابتدا در یک یا چند ساختمان به کار رفته و پس از مدتی تسری یافته است. این جریان تأثیر پذیری ابتدا روندی بسیار کند و تدریجی داشته و آثار آن به طور جزئی در معماری پایتخت ظاهر می‌شده است، اما با تسهیل و تشدید ارتباط با غرب این جریان نیز شدت و سرعت گرفته است. طی این دو سده جهشهایی که در روند تحول معماری و ساختمان سازی و شهرسازی در تهران اتفاق افتاده است هر چند به علت تداوم و استمرار آن فرآیندی پیوسته است لیکن در برخی مقاطع زمانی روندی سریعتر و فشرده تر بوده است و زمانی که تاریخ تحول معماری در این دوران را مرور می‌کنیم چنین به نظر می‌رسد که این زمانها مقاطع تحول سبک و مراحل گذار از یک سبک به سبک دیگراند. به طور کلی از لحاظ تحول شیوه معماری و ساختمان سازی در تهران چهار دوره اصلی را می‌توان تشخیص داد:

۱- دوره‌ای که الگوی معماری ایرانی کاملاً غالب است و موتیف‌ها و تزئینات معماری فرنگی به طور موضعی در ساختمانها به کار گرفته می‌شود. در این دوره معماری تداوم همان شیوه خالص ایرانی است که امتداد سنت صفویه و زندیه به شمار می‌رود. تهران در این دوره از لحاظ گستره و انواع

و مقررات هستند که الگوی ساخت و سازهای شهری را در مقیاسهای مختلف تعیین می‌کنند.

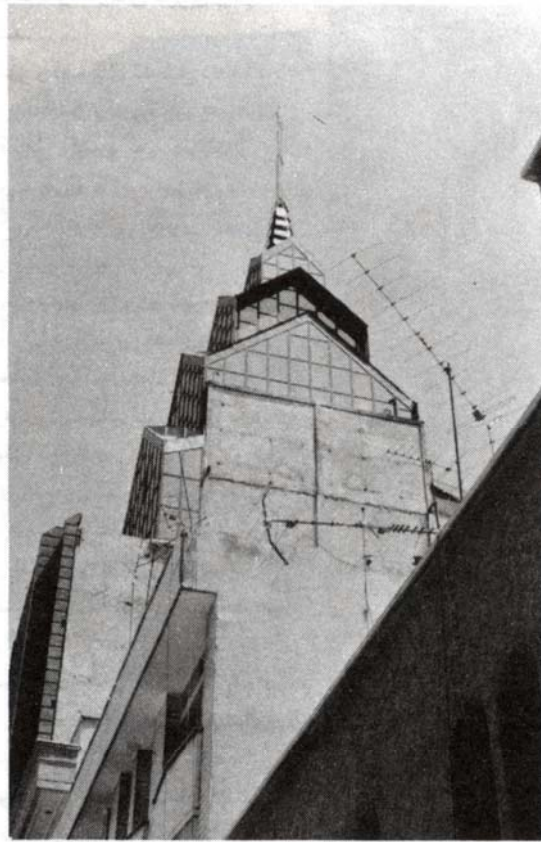
هماهنگ شدن معماری شهر و فضاهای تشکیل دهنده آن نیز که در نهایت مجموعه‌های پیچیده و ترکیبی، نظیر فضاهای شهری و کل محیط شهر را به کلیتی یگانه و معنی دار تبدیل می‌کند از طریق همین الگوهای عرفی و قانونی عمل می‌کند. در شهر قدیم این مکانیزم هماهنگ‌کننده وحدت الگوی معماری قطعات بود ولی در شهرسازی جدید قوانین و مقررات کنترل‌کننده و هماهنگ‌کننده ساختمان سازی و شهرسازی هستند که باید عناصر ساختمانی را در مقیاس فضای شهری هماهنگ کنند، زیرا الگوی معماری حاکم (معماری و شهرسازی مدرن) در بنیاد خود دارای مکانیزمهای هماهنگ‌کننده ساخت و سازها یا کنشهای کوچک در قالب ساختارهای فضایی بزرگتر شهر نیست. برای رفع این کمبود و پس از ناموفق بودن الگوهای شهرسازی جدید، که تنها در قالب الگوهای کلان و در مقیاسهای بزرگ برنامه ریزی با کالبد شهر برخورد می‌کردند، در ربع قرن اخیر دانش تازه‌ای در قالب یک تخصص جدید با عنوان طراحی شهری شکل گرفته است که هدف و منظور آن تنظیم فضای شهر است به گونه‌ای که هر کنشی در شهر تابع یک طرح کلی باشد و از این طریق تصویر فضاهای شهری به عنوان واحدهای فضایی مستقل و دارای شخصیت تثبیت شود و تداوم یابد و به وسیله ساختمانهای جدید کاملتر شود و اگر اصولاً تصویری از فضاهای شهری وجود نداشته باشد این تصویر در طول زمان با ساخت و سازها و طرحهایی که به مرحله اجرا در می‌آیند ایجاد شود.

بیشتر بافت شهری تهران که در چهار دهه اخیر ساخته شده ترجمان ایرانی همان الگوهای معماری و شهرسازی جدید است بی‌آنکه مکانیزمهای کنترل‌کننده و هماهنگ‌کننده‌ای برای تنظیم فضای شهری تولید شده میان این ساختمانها وجود داشته باشد.

بدین ترتیب در غیبت قوانین و مکانیزمهای کنترل‌کننده شهری که بر ظاهر و همچنین بر باطن ساختمانها نظارت داشته باشد عامل رفتاری بیش از پیش اهمیت می‌یابد. البته ظاهر بیرونی ساختمانها از آن لحاظ که بعد ارتباطی و به اصطلاح مصرف‌کننده بیشتری دارد بیش از نمای داخلی ساختمانها اهمیت دارد. نمای ساختمانها که در معرض دید ساکنان شهر قرار می‌گیرد تنها متعلق به مالک یا مالکین عرصه و اعیان ساختمان نیست و کیفیت آن به تمام مردم شهر ارتباط دارد. به همین دلیل حساسیت درباره کیفیت هر نمای ساختمانی و پهنجاری یا ناهنجاری آن به مقام و موقعیت آن در شهر نیز مربوط می‌شود.

الگوهای معماری حاکم بر شهر

جریان تغییر و تبدیل الگوهای معماری که شهرها با آن ساخته می‌شوند اساساً جریانی به هم پیوسته است و اگر بتوان برای آن مقاطع جهشی و منفصلی قائل شد این مقاطع در جایی



مصالح جدید مصالح قدیمی تر دیگر در ساختمانهای درجه یک، که همواره الگودهنده ساختمانهای درجه ۲ و ... هستند، به کار برده نمی شود و در نتیجه به سطح ساختمانهای درجه ۲ و ۳ عقب رانده می شود و در دهه های بعد از آنها نیز رخت بر می بندد.

در این دوره تزئینات نسبت به دوره دوم بسیار کاهش می یابد، کنترل می شود و تابعی از معماری و حجم سازی قرار می گیرد. در مقابل، جزئیات اجرایی در ساختمان به خصوص در نمای ساختمانها بسیار پیشرفت می کند و شکوفا می شود و همراه با آن صنعت ساختمان سازی به نسبت دوره قبل ترقی می کند و نسل جدیدی از بنایان و سازندگان به وجود می آید. شهرداری نیز روی آراستگی و زیبایی و هماهنگی نماهای شهری، به ویژه در خیابانهای اصلی، حساسیت خاصی نشان می دهد.

در این دوره بنیاد طراحی فضای شهری دگرگون و به تعبیری واژگون می شود. از یک طرف حجم ساختمان از حالت گسترده در اطراف یک فضای باز (حیاط، صحن، میدان ...) خارج می شود و شکلی متمرکز به خود می گیرد و از طرف دیگر فضای باز در شکلهای جدیدی مانند خیابان و میدان به وسیله حجمهای ساختمانی و نمای آنها تعریف می شود و از لحاظ شخصیت تابع آنها قرار می گیرد. در واقع اساس معماری شهر از طراحی فضاهای باز به طراحی حجمهای متمرکز ساختمانی تغییر می کند.

فضاهای شهری کم و بیش بر محدوده حصار اول تهران منطبق است.

۲- دوره ای که معماری فرنگی به عنوان الگوی معماری قابل تقلید مطرح می شود. در این دوره هم ایده هایی کلی از نوع فضا سازی و ساختمان سازی اروپایی و هم عناصر کوچک و بزرگ اروپایی در معماری ایرانی وارد می شود که پس از سفرهای ناصرالدین شاه به فرنگستان روند تندتری می یابد. در این دوره استفاده از این نوع عناصر و تزئینات نشانه ای از تجمل و تجدد است و دایره و گستره آن محدود به عده قلیل فرادستان جامعه است و در میان آنان نیز جنبه فردی دارد. در عرصه شهرسازی هم ترکیبهای جالبی از معماری ایرانی و اروپایی به وجود می آید. پایه این ترکیبها شباهت هندسی میان فضاهاست (مانند انطباق مفهوم میدان اروپایی بر میدان و حیاط ایرانی). این دوره از آغاز سلطنت ناصرالدین شاه تا پایان قاجاریه دوام می یابد و بهنه شهر در این دوره محدود به قسمتهایی از درون حصار دوم تهران است.

۳- در دوره سوم که با حاکمیت پهلوی آغاز می شود اساس معماری و شهرسازی اروپا به عنوان معماری رسمی و مورد تأیید دستگاه حاکمیت مطرح می شود. الگوی این معماری ابتدا در ساختمانهای دولتی و عمومی به کار برده می شود. معماران اروپایی مانند مارکوف، کودار، گورکیان و غیره و شرکتها پیمانکار اروپایی و معمارانی که در این شرکتها فعالیت دارند و معماران و مهندسان ساختمان که برای تربیت کردن کادرهای فنی در وزارت خانه ها و ادارات پایتخت استخدام می شوند و بالاخره معدودی معماران ایرانی که با اصول معماری اروپایی به طریق آکادمیک آشنایی دارند طراحان این نوع ساختمانهای دولتی و عمومی هستند. از طرف دیگر تعداد زیادی تکنیسین زیر دست این گروهها تربیت می شوند که در واقع طراحان رده دوم ساختمانهایی هستند که به سبک جدید در تهران ساخته می شود. بیشتر این نوع بناها ساختمانهای تجاری جدید هستند که در بر میدانها و خیابانهای نوینیا یا تعریض شده تهران ساخته می شوند. بناها و معمارهایی که ساختمانهای دولتی و ساختمانهای تجاری طراحی شده توسط طراحان رده اول و دوم رامی سازند به نوبه خود اسلوب جدید ساختمان سازی یعنی هم الگوهای جدید فضا سازی و فرم سازی و هم تکنیکهای جدید ساخت را فرا می گیرند و آن را با دانش و فن ساختمان سازی ایرانی می آمیزند و از این ترکیبها سبک جدید و بدیعی که خاص این دوره است پدید می آید.

مصالح جدید نیز به سرعت در ساختمان سازی رایج می شوند. ابتدا آجر پخته با تنوع زیاد و کیفیت عالی (پیش از آن آجر تنوع و کیفیت نازلتری داشت) و پس از آن آهن و سیمان از این نوع مصالح هستند. سنگ هر چند مصالح جدیدی در ساختمان سازی ایرانی نیست ولی پیش از این دوره در ساختمانهای تهران تقریباً به کار برده نمی شد، ولی سنگ پلاک در این دوره وجود ندارد. موزائیک نیز از مصالحی است که اندکی پس از رواج یافتن سیمان معمول می شود. با رواج یافتن



مجرد هندسی، مستقل از محیطی که در آن قرار می‌گیرد، تجسم و طراحی می‌شود. نمای ساختمان که پیش از این دوره به عنوان صورت ساختمان رو به شهر معنا می‌داد، به صورت حجمی متشکل از تعدادی طبقات (سطوح زیربنا) درمی‌آید که بر روی یکدیگر تکرار شده‌اند و پوسته‌ای از بازوها و سطوح بسته تکراری و فاقد تنوع آن را از فضای بیرون جدا می‌کند. منطقی که این نوع ساختمان را به وجود می‌آورد منطقی عملکردی و اقتصادی است. بدین ترتیب بیشتر فضای شهر که در این دوره ساخته شده است از حجمهای ساختمانی قوطی مانند و سطوح ساده شطرنجی یا نواری اشباع می‌شود و نظم پیچیده و پرتنوع که یکی از عوامل بنیادی غنای منظر شهری در دوره‌های قبلی است در این دوره از معماری شهر حذف می‌شود.

در بنیان طراحی حاکم بر این دوره تزئینات یا اشکالی خارج از منطق عملکردی ساختمان و نمای آن جایی ندارند. بنابراین نمای ساختمانها در این دوره از لحاظ ترکیب شکلی تابع منطقهای عملکردی یا اقتصادی می‌باشد و صورت ساختمان در بنیان شکل‌گیری خود فاقد ترکیب شکلی تزئینی مقدم بر عملکرد است. در این ساختمانها ترکیبات شکلی یا تزئینی بعداً به ترکیب طرح نما افزوده یا به عبارت دیگر به آن چسبانده می‌شود. ترکیبات شکلی یا تزئینی که بدین ترتیب به ساختمان افزوده می‌شوند، از آنجا که خارج از اصول سبک معماری حاکم قرار دارند، دلخواهی و بی‌قانون هستند. بدین

در این دوره دولت (بلدیه) برای خیابان‌کشیها و میدان‌سازیهای جدید نقشه مبسوطی تهیه می‌کند و بخشهای زیادی از این نقشه تا دهه ۱۳۳۰ در شهر اجرا می‌شود. الگوی حاکم بر این طرح از اصول معماری و شهرسازی پیش از دوران مدرن که در اروپا رسمیت داشت، گرفته شده است. بنیاد فضای شهری خیابانها و میدانهای اصلی در منطقه مرکزی تهران طبق این نقشه و در این دوره شکل گرفته است.

۴- از اواسط دوره سوم اصول معماری مدرن به تدریج در طراحی و ساخت برخی از بناهای مهم و عمومی در شهر ظاهر می‌شود. این اصول در ابتدا به وسیله معماران فرنگی و تنی چند از معماران ایرانی که در خارج از ایران تحصیل کرده‌اند تبلیغ و به کار برده می‌شود. دکتترین‌ها و اصول فکری معماری مدرن ابتدا در قالب اعتراض نسبت به سبک التقاطی

ایرانی-توکلاسیک رایج در دوره دوم مطرح می‌شود.

اولین ساختمانهایی که به این سبک در تهران طراحی و ساخته می‌شود مجموعه دانشگاه تهران است و پس از آن تدریجاً در بناهای عمومی و خصوصی دیگر، مانند بیمارستانها، مجموعه‌های ورزشی، کارخانه‌ها و غیره به کار برده می‌شود. در آغاز کاربرد سبک مدرن در ساختمان‌سازی از لحاظ نحوه ترکیب ساختمان با فضای شهری و اصول حاکم بر آن کم و بیش همان است که در دوره قبل به کار برده می‌شد، هر چند اصول آن از دهه ۱۳۳۰ به بعد از بعضی جهات تضعیف شده و تغییر یافته است.

تثبیت معماری مدرن (و ترجمان ایرانی آن به گونه‌ای که امروزه در سراسر کشور و حتی در روستاها به صورت الگوی غالب شکل‌گیری محیط مصنوع به کار برده می‌شود) با پدیده‌های خاص و بی‌سابقه‌ای مانند رشد سریع جمعیت تهران و در نتیجه رشد پهنه شهر، رونق عظیم ساختمان‌سازی، مهاجرت روستاییان و شهرستانها به تهران و تغییر ترکیب کیفی جمعیت، حاکمیت اتومبیل بر شهرسازی همراه بوده است که فرمول بندی ساختمان‌سازی و شهرسازی را نیز به کلی تغییر داده است.

نسخه‌ای از این معماری که تحت عنوان «سبک بین

المللی» در سالهای پس از جنگ دوم جهانی در بیشتر کشورها به عنوان الگوی رسمی ساختمان‌سازی شهرها به کار گرفته شد با اصول معماری پیش از مدرن از جمله اصول معماری ایرانی به کلی فاقد سنخیت است. به عبارت دیگر معماری سبک بین‌المللی هیچ میل ترکیبی با اصول معماری ایرانی ندارد و در هیچ زمینه‌ای با آن هم جهت نیست. بنابراین با حاکمیت یافتن این سبک از دهه ۴۰ به بعد، که با گذشت زمان بیش از پیش به انتزاع می‌گراید، معماری مقبول روز زمینه ترکیب خویش را با معماری گذشته و حتی معماری دوره قبل از خود از دست می‌دهد. به عبارت دیگر معماری جدید معماری و شهرسازی پیش از خود را نفی می‌کند.

در این دوره فضای شهری به عنوان یک ترکیب معنی دار و مستقل رو به انحطاط می‌رود، زیرا ساختمان به صورت حجم

ترتیب معماری شهر که حاصل ترکیب و کنار هم قرار گرفتن اجزاء (ساختمانها) است از یک سیستم قانونمند که بتواند آنها را هماهنگ کند پیروی نمی‌کند و در عین یکنواختی به مجموعه‌ای آشفته و بی‌نظم تبدیل می‌شود. در این مجموعه هدف هر یک از اجزاء هماهنگ شدن با کل نیست، بلکه فقط نشان دادن خود است و این به هرج و مرج منظر شهر می‌افزاید و محیط شهر را از لحاظ بصری آلوده تر می‌کند. حذف اصل ایجاد ترکیب شکلی معنی دار، پیچیده و زیبا از اصول معماری، ساخت بناها و صنعت ساختمان سازی دستی را نیز رو به انحطاط می‌برد. تدریجاً حساسیت نسبت به جزئیات ساختمانی و نماسازی در میان سازندگان از بین می‌رود و مهارت‌های فردی که هنوز هم پایه ساختمان سازی در ایران است تنزل می‌کند، بی‌آنکه به تناسب تنوع یافتن مصالح و پیچیده شدن فرآیند ترکیب آنها در ساختمان سازی صنعتی و آموزش سیستماتیک رشته‌های مختلف فن ساختمان سازی به گونه‌ای که در کشورهای پیشرفته تکامل یافته است، جایگزین آن شود. حاصل این روند پرشدن شهر از ساختمان‌هایی است که علی‌رغم استفاده از مصالح متنوع‌تر و تکنیک‌های پیشرفته‌تر، نسبت به گذشته از لحاظ اجرا سرهم بندی شده و غیر ماهرانه به نظر می‌رسند.

در این دوره اجزاء و عناصر متشکله نما نیز نقش شکلی خود را در ترکیب بندی نما از دست می‌دهند و صرفاً به عناصری عملکردی تقلیل می‌یابند. واضحت‌ترین نمونه‌های این تقلیل نقش را در ورودی، باز شوها، بالکنها، کنجها، پیشانی و غیره می‌توان دید. این امر شخصیت عناصر و اجزاء ساختمانی را به عنوان قطعاتی که می‌توانند به محیط شخصیت و معنا بدهند از آنها می‌گیرد.

ساده‌گرایی و تهی شدن محیط از معنا در آغاز این دوره، که نهضت نماسازی با سنگ پلاک سراسر شهر را فراگرفته است، محیط شهری را از لحاظ منظر و مفهوم بصری چنان بی‌معنا و ملال آور می‌کند که از مقطعی به بعد از سوی توده مردم گرایشی به ایجاد نماهای تزئین دار و چشمگیر پدید می‌آید که در قالب مدهایی سطحی و زودگذر در سراسر شهر رونق می‌گیرد و پس از زمانی به مد تازه می‌دهد. در این زمینه نماسازی با آجر سه سانتی تا یک دهه پیش مد روز بود، پس از آن نماسازی موسوم به سبک رومی رایج شد که طبق آن ساختمانها را مانند کیک تولد آرایش می‌دهند و آخرین مد امروزی نماسازی با ترکیبی از شیشه آینه‌ای و سنگ گرانیت است.

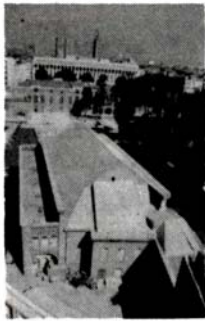
به‌رحال مد روز هر چه باشد ویژگی مشترک همه آنها خودنمایی جلف در آرایش ساختمان است که میان نوکیسه‌هایی که ساختمان را برحسب اغراق در بزرگ آن می‌پسندند به یک ارزش تبدیل شده است. این طریق پرداختن به نمای ساختمان در ایران دست کم از دوران قاجاریه سابقه دارد و این طریقی است که تازه به دوران رسیده‌های عصر به الگو کردن و شاخص کردن ساختمان‌هایشان می‌پردازند. به هر حال محتوا و ماهیت این نوع شخصیت دادن به ساختمان چه

توسط کلیشه‌های معماری نئوکلاسیک یا معماری مدرن یا عناصر ظاهراً برگرفته از معماری سنتی یا ترکیبات اختراعی توسط بسازو بفروشها انجام شده باشد، یکسان است و در تمامی اینها این بزرگ کردن مصنوعی تفاوت ماهوی خودش را با تزئینات اصیل معماری سنتی ایرانی یا غیر ایرانی نشان می‌دهد. تفاوت میان این بزرگ کردن با آن تزئینات اصیل کاذب و تصنعی بودن آنهاست که در روش تولید و در علت و انگیزه مقبول افتادن این نوع تزئینات نهفته است.

در مجموع چنین به نظر می‌رسد که شیوه مدرن ساختمان سازی در دهه‌های اخیر با نوعی انحطاط از لحاظ نحوه طراحی و اجرا مواجه بوده است. شیوه مدرن ابتدا در تهران رایج شد و در طراحی و ساخت بناهای پایتخت به کار برده می‌شد. در آن زمان الگوی ساختمان سازی در تهران مستقیماً از آمریکا و اروپا اقتباس می‌شد و آنچه در تهران ساخته می‌شد سرمشق ساختمان سازی در شهرستانها و روستاها قرار می‌گرفت. در آن زمان شوق نسخه برداری از مدل‌های تهرانی چنان بود که ته مانده شیوه ساختمان سازی سنتی و ارزش‌های ملازم با آن راحتی در روستاهای دورافتاده کشور از بین برد. اما به نظر می‌رسد که در یکی دو دهه اخیر معماری که زمانی از تهران به شهرستانها و روستاها صادر شده بود با برداشت و ترجمانی شهرستان و روستایی به تهران بازگشته اند است و تهران در یک روند معکوس شدن جریانهای فرهنگی مسلط بر شهر خود را تسلیم سلیقه‌هایی کرده است که از مدرن بودن ساختمان‌هایی که می‌سازد بی‌خبر است و می‌خواهد مدرنیته را در لفاف سنت گرای کاذب یا بی‌هویتی نماهای شیشه‌ای تجربه‌کننده از این رو در قاموس ارزش‌های مسلط بر فرهنگ معماری و ساختمان سازی امروزی، معماری بهتر و برتر با حجم بزرگتر، ارتفاع بلندتر و تزئینات اغراق آمیز تر مترادف شده است. در عین حال، سطح عمومی مهارت‌ها و تکنیک‌های ساختمانی نیز نسبت زمان تنزل کرده است، به نحوی که ساخت بناها به نسبت ساختمان‌هایی قدیمی تر سرهم بندی شده تر و غیر اصولی تر شده است. حاصل این مجموعه محیط شهری است که با سهل انگاری شکل گرفته و از لحاظ ترکیب کلی آشفته و بی‌سامان و از لحاظ فرهنگی سطحی، یکنواخت، فقیر و تصنعی است. در این نابسامانی فراگیر، یا به تعبیری ناهنجاری یکنواخت، اگر چه کفش‌های ساخت محیط به صورت جداگانه و یک به یک اتفاق می‌افتند و هر ساختمان فارغ از همسایگان خود شکل می‌گیرد، ولی آشفته‌گی فراگیر حاصل از تولید ناهنجاری به شیوه‌ای کاملاً هماهنگ و سازمان یافته تسری می‌یابد.

ساخت و سازهای کوچک

تهران از لحاظ سیمای عمومی محیط‌های شهری آن، شهری کاملاً جوان است. تهران در سال ۱۳۳۵ دارای یک و نیم میلیون نفر جمعیت بود، در حالی که امروز جمعیت آن از شش میلیون نفر فراتر رفته است (در محدوده مناطق بیست گانه). اگر تراکم جمعیت در سطح شهر را در این دو مقطع زمانی یکسان



بیانگاریم دست کم ۷۵ درصد از سطح شهر به تبعیت از افزایش جمعیت در چهاردهه اخیر شکل گرفته است، هر چند واقعیت آن است که تراکم جمعیت در کل شهر (تراکم ناخالص جمعیت) به نسبت چهل سال پیش کمتر شده و در نتیجه سطح شهر بیش از چهار برابر رشد کرده است. این سطح بزرگ تنها با یک الگوی معماری و شهرسازی یعنی ترجمان ایرانی الگوی معماری مدرن شکل گرفته است که پس از جنگ دوم جهانی در سراسر جهان گسترش یافت تنوع آنچه تحت این الگو ساخته شده نیز اندک است. بخش اعظم توسعه‌های جدید شهر شامل بافتی است که از اساس برای ساخت و ساز مسکونی خیابان‌کشی و قطعه بندی شده‌اند سایر انواع خدمات شهری بعداً در آن جای می‌گیرند خیابان‌کشی این بافتها عمدتاً تابع الگوی شطرنجی است که بلوکهای شهری میان این شبکه به قطعه زمینهای کوچک مساوی تقسیم شده است.

استفاده از قطعه زمین کوچک به عنوان واحد ساخت و ساز میراث الگوی سکونت قدیمی تری است که بر پایه مالکیت انفرادی زمین استوار بود و سازنده و سرمایه گذار) و استفاده کننده از خانه یک نفر بودند در هر قطعه زمین یک خانه ساخته می‌شد. هر چند در طول زمان میان سرمایه گذار مسکن و مصرف‌کننده آن فاصله افتاده و خانه تک واحدی در هر قطعه زمین به ساختمان مسکونی چند واحدی تبدیل شده است، لیکن قطعه زمین مسکونی کوچک مطلوبیت خود را به عنوان واحد مالکیت (حداقل در مرحله‌ای که زمین خام یا دارای ساختمان کلنگی است) از دست نداده است. الگوی ساختمان سازی در این قطعات نیز، دست کم پس از سال ۱۳۷۴، یعنی از زمان اعمال ضوابط طرح جامع تهران در تمام سطح شهر از یک واحد و ثابت تبعیت می‌کند. طبق این الگو ساختمان به صورت یک حجم متمرکز ۲ تا ۴ طبقه در قسمت شمالی زمین ساخته می‌شود و شصت درصد (یا در برخی موارد اندکی بیشتر) از سطح زمین را اشغال می‌کند. این الگوی اشغال زمین و ساختمان سازی حتی در بخش‌های قدیمی و تاریخی شهر نیز که هندسه بافت آنها از گونه‌های کاملاً دیگر است به همین شکل اعمال می‌شود. بدین ترتیب شکل‌گیری بیشتر فضای شهر در کلیت خود تابع همین میکرومکانیزم ساختمان سازی در قطعه زمین‌های کوچک مساوی است و همین الگوی ساخت واحد و ساده است که در ۷۵ درصد از سطح تهران سیمای شهر را شکل داده است. در محله‌ها و نواحی فقیرنشین با چهره‌ای حقیرتر و کوچک‌تر و در محله‌های مرفه نشین با هیبتی فراخ‌تر و بر طمطراق‌تر. یک نگاه گذرا به شهر نشان می‌دهد که الگوی خیابان‌کشی‌های فرعی و تفکیک زمین به قطعات اراضی کوچک و الگوی قرارگیری حجم ساختمانی در این قطعات تا چه حد فقیر یکنواخت و تکراری است.

بد منظر شدن محیط شهری در اثر عدم کنترل عوامل ثانویه

هر ساختمانی نوساز اعم از آنکه خوب یا بد طراحی شده یا

اصلاً فاقد طراحی باشد، پس از آنکه ساخته و تمام شد یک کلیت واحد است که دست کم در موجودیت خود از درجه‌ای وحدت و آراستگی برخوردار است. اما ساختمان پس از ساخته شدن با فاصله تحت تأثیر عوامل طبیعی یا انسانی در معرض فرسودگی قرار می‌گیرد و در بعضی مقاطع زمانی باید تعمیر شود. علاوه بر آن نحوه استفاده از یک ساختمان در طول زمان تغییر می‌کند و از این رو ساختمان باید با برخی تغییرات و الحاقات با شرایط جدید استفاده انطباق یابد. تغییر استانداردهای رفاهی در استفاده از ساختمانها نیز عامل دیگری است که بر کالبد ساختمان تأثیر می‌گذارد. بدین ترتیب ساختمانی که ده یا بیست یا سی سال از عمر آن گذشته است دیگر همان ساختمان نیست که در روز اول ساخته شده بود، زیرا عواملی مانند فرسودگی تعمیرات، تغییرات، الحاقات آلودگی هوا... و غیره که در مجموع آنها را عوامل ثانویه می‌نامیم بر پیکر ساختمان تأثیر می‌گذارند، و اگر کنترل نشونده چهره ساختمان را زشت فرسوده و ناهماهنگ می‌کنند.

فضاهای شهری عمومی، به درجه‌ای بیش از ساختمانها در معرض تأثیرات ناشی از عوامل ثانویه قرار دارند. مثلاً کمتر خیابانی هست که به یکباره ساخته و بدنه سازی شده باشد. خیابان به تدریج و در طول زمان شکل می‌گیرد و کامل می‌شود (اگر بتوان مفهوم کامل شدن را در مورد یک خیابان به کار برد). شاید بهتر باشد بگوئیم خیابان از همان بدو شکل‌گیری در معرض تغییر و تبدیل است، زیرا شکل‌گیری یک خیابان به نسبت ساخته شدن یک ساختمان یک کنش آبی و واحد نیست، بلکه ترکیبی از کنش‌های خرد و منفرد است که در طول زمان پراکنده‌اند. پس دو جزء اصلی تشکیل دهنده فضاهای شهری یعنی بستر و بدنه‌های آن دائماً در معرض فرسودگی و تغییر و تبدیل هستند. بدنه فضاهای شهری عمدتاً از نمای ساختمانها تشکیل شده است. بنابراین نمای ساختمانی هر چند جزئی از پیکر ساختمان است و همراه با آن ساخته می‌شود، لیکن با توجه به موقعیت آن به عنوان جزئی از فضای شهری مهمترین بخش از ساختمان است که با شهر ارتباط دارد و در ترکیب محیط شهری شرکت می‌کند از این رو نمای ساختمان قوی‌ترین و به یادماندنی‌ترین عنصر بنا در ترکیب شهر است و عنصری است که بیش از آنکه متعلق به ساکنان و مالکان بنا باشد جزو دارایی‌های شهر به شمار می‌رود. به همین اعتبار وضعیت ظاهری بنا، نحوه دخل و تصرف در آن، تعمیرات و رسیدگی به آن نیز در حیطه وظایف و مسؤلیتهایی قرار می‌گیرد که شهروندان نسبت به کل جامعه شهری بر عهده دارند. اما شهر ما فاقد حساسیت لازم برای کنترل کیفیت نماهای ساختمانهای خویش است. در تهران در غیبت این حساسیت تغییرات ثانویه نقش مهمی در بد منظر شدن دارند زیرا کیفیت نمای شهری ساختمانها اساساً جزئی از حریم و حقوق عمومی شهر تلقی نمی‌شود. تعمیر نماها در اغلب موارد تا حد ممکن به تعویق افکنده می‌شود و وقتی هم که صورت می‌گیرد به نحوی کاملاً سرسری و موضعی بدون توجه به کلیت معماری نما به عنوان



یک ترکیب کامل انجام می‌شود. تغییرات و الحاقات هم همین طور هستند نحوه و امروزی کردن نمای ساختمانهای قدیمی، نصب کولر و کانال‌کشی آن بر روی این گونه ساختمانها، بی نظمی نصب تابلو بر روی ساختمانهای تجاری نمونه‌های بارز فقدان آگاهی اجتماعی و ضوابط و مقررات ملازم با آن برای کنترل کیفیت نماهای ساختمانی هستند.

تأثیر عوامل ثانویه بر برخی از ساختمانها و برخی از فضاهای شهری شدیدتر از بقیه است. مثلاً ساختمانهای تجاری بیش از بناهای آموزشی و اینها بیش از ساختمان مسکونی در معرض تغییر و تبدیل و فرسودگی قرار دارند. در برخی موارد ساختمانهایی که دارای مالکیت مشاع هستند بیشتر از بناهایی که یک مالک دارند در معرض فرسودگی قرار می‌گیرند، هر چند این حکم در مورد همه انواع ساختمانها مصداق ندارد.

همین وضعیت فقدان حساسیت کنترل کیفیت در باره فضاهای شهری عمومی هم دیده می‌شود. جالب توجه است که در طراحی در خیابانها بیش از هر چیز به آماده ساختن آن برای حرکت سواره توجه می‌شود. در مقابل، پیاده روی فضایی است که همیشه نادیده گرفته می‌شود. کف سازی پیاده‌روها فرسوده و در بیشتر موارد از لحاظ نوع مصالح ناهماهنگ است و تعمیرات ولکه‌گیری‌های آن همیشه موضعی و سرهم بندی شده است. زیرا در باره پیاده‌روها نه مالکین خود را مسئول می‌دانند خود را مسئول می‌دانند نه شهرداری. بدین ترتیب پیاده روی فضای پس مانده بی صاحب و شکل نیافته شهر است.

شهرسازی برای اتومبیل

شاید حمل و نقل مهمترین عاملی باشد که اهمیت آن در شهرهای بزرگ همپای گسترش پهنه شهر و رشد جمعیت افزایش می‌یابد. تهران از این نظر بسیار شاخص است. اهمیت بیش از حد مالکیت اتومبیل و ارزان بودن سوخت طی سالها زمینه را برای شهرسازی کم تراکم و بی نظمی فراهم آورده است که اولین آن سازماندهی فضای شهری برای حکومت و دسترسی اتومبیل است. از طرف دیگر میراث دوتا از شاخص اصلی میراث شهرسازی غربی بعد از جنگ دوم جهانی که بستگی مفهوم رفاه به مالکیت اتومبیل و اهمیت دادن یک جانبه به حمل و نقل به عنوان عامل رونق اقتصاد شهری است در قالب ضوابط شهرسازی و ساختمان سازی که به وسیله طرح جامع تهران تدوین شد و طی سه دهه اخیر در سراسر شهر اعمال شد، بر سیمای شهر تأثیر نهاده است نتیجه اصول موضوعه این نوع شهرسازی آن بوده است که معماری و فضا سازی شهری در بست تسلیم و تابع دسترسی هر چه سهل تر اتومبیل به کلیه قطعات ملکی و تامین پارکینگ در هر قطعه زمین شده است. به تبع از همین تفکر، تعریض معابر به عنوان راه حل منحصر به فرد دسترسی در بافتهای قدیمی معماری بدنه این معبرها را نابود کرده و شخصیت فضای این معبرها را از میان برده است. در بافتهای نوساز که از ابتدا با الگوی شبکه معابر شطرنجی ماشین رو شکل گرفته اند تأثیر نامطلوب تابعیت

معماری ساختمان از اصل تامین پارکینگ در فضای معبر به گونه دیگری ظاهر شده است. در این ساختمانها که غالباً در قطعه زمین های کوچک ساخته می‌شوند بخش زیرین ساختمان در همکف یا نیم طبقه زیرزمین به صورت پیلوتی و پارکینگ طراحی می‌شود که این امر فضای همکف ساختمان را که در تماس مستقیم با فضای معبر قرار دارد به قضایی مرده و غیر فعال تبدیل می‌کند.

اندیشه شهرسازی اتومبیل در اذهان توده مردم هم به صورت اصلی جا افتاده و غیر قابل تخطی در آمده است. از این رو تصویر شهر مطلوب در اذهان توده مردم و مسئولان اجرایی (که آنها هم بخشی از توده مردم هستند) شهری است که خیابانهای هر چه گشادتر و میدانهای هر چه وسیع تر داشته باشد. تصویر تحقق یافته این نوع شهرسازی را در بافتهای منطقه غرب و شمال غرب تهران، شمال بلوار آیت الله کاشانی، پونک و باغ فیض که در سالهای پس از انقلاب شکل گرفته و توسعه ساخته‌اند به آسانی می‌توان دید. فضای شهری این ناحیه وسیع منحصر به خیابانها و میدانهایی است که آن قدر گشاد و خالی طراحی شده‌اند که در آنها مقیاسی برای انسان پیاده وجود ندارد و دشوار به نظر می‌رسد بتوان آنها را با چیزی بجز اتومبیلهایی بر کرد که در آینده در راه بندانهای اینجا گرفتار خواهند شد. جالب اینجاست که در این ناحیه الگوی بدنه سازی خیابان ۴۵ متری تفاوتی با معبر ۱۲ متری ندارد و این همان الگوی ساختمان سازی در قطعات ملکی کوچک است که ساختمانهای به هم چسبیده در ۶۰ درصد جبهه شمالی زمین ساخته می‌شوند و بخش زیرین آنها به پارکینگ اختصاص می‌یابد.

خلاصه آنکه ما تهران جدید را به جای آنکه برای خودمان طراحی کرده باشیم برای اتومبیل هایمان طراحی کرده ایم.

* - عکسهای این مقاله از آرشیو صفا منتس و همکاران تهیه شده است.